

vajname@gmail.com

www.twitter.com/vajna

t.me/vajname

@vajnamee



واج نامه

نشریه فرهنگی، خبری مزدیسنا


شماره پیاپی ۱۵ سال ۳۷۶۳ مزدیسنا

برابر با سال ۲۵۸۴ شاهنشاهی

Zoroastrian cultural
and news monthly



آفرینتن هستی؛ نگرتن توحیدی سامی، یا دوبنی زرتنتی؟
کدام منطقی تر است؟



به یاری من سیاهی مزدا
بنددند و بیعتند و درین روز سی و نهم

اشاوهیشتا ۳۲۶۳ اردیبهشت

دوبیعد. وادیعددیعد

سپندارمزد ۴	شهریوس ۳	جشن اردیبهشتگان اردیبهشت ۲	نبر وهومن ۱	اورمزد ۳۱
آبان ۹	آذر ۸	دی بآذر ۷	امرداد ۶	خورداد ۵
گاهان بار دی بمهر ۱۴	نبر گاهان بار گوش ۱۳	گاهان بار تیر ۱۲	نبر گاهان بار ماه ۱۱	گاهان بار چهره میدیوزر مگاه مخوس ۱۰
ورهرام ۱۹	فروردین ۱۸	رشن ۱۷	سروش ۱۶	مهر ۱۵
آرد ۲۴	دین ۲۳	دی بدین ۲۲	باد ۲۱	نبر رام ۲۰
انارام ۲۹	مانتره سپند ۲۸	زامیاد ۲۷	آسمان ۲۶	آشتاد ۲۵

نبر روزهای از هر ماه هستند که در آنها زرتشتیان از گشتن و خوردن جانوران سودمند پرهیز میکنند



فهرست

واج نامه

نشریه فرهنگی، خبری مزدیسنا
شماره پیاپی ۱۵ - سال ۳۷۶۳ مزدیسنا
برابر با سال ۲۵۸۴ شاهنشاهی



آفرینش هستی: نگرش توحیدی سامی. یا دوبنی زرتشتی؟
کدام منطقی تر است؟

جاماسب بیدخش
B. P



اصالت و سلامت گاهان پنجگانه

بهدین پارسا



چرا ایرانگرایی جز با ایران شهری بودن نمیشود؟

اسپهبد سورنا



گاتها به چاهه (شعر)

سیاوش تات



مثنوی نیایش

سیاوش تات



آموزه های امام میهن

ایراندخت - هیلدا



دژ بابک خرمدین

ارنواز فرخزاد

شناسنامه

واج نامه، نشریه فرهنگی خبری مزدیسنا، اردیبهشت ۳۷۶۳، شماره پیاپی ۱۵

سردبیر: ژوبین برزین مهر

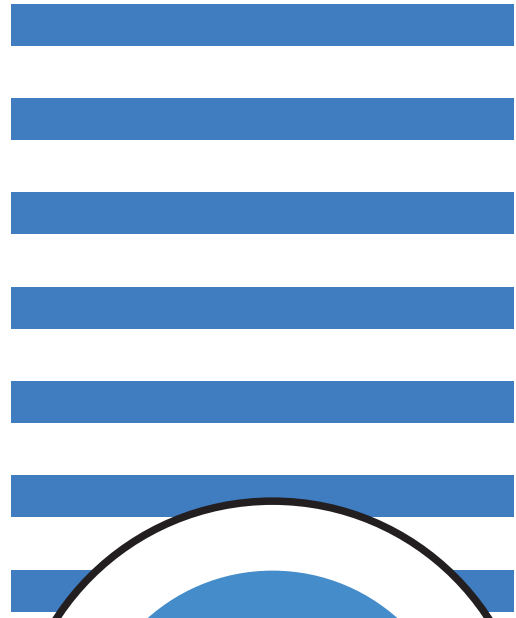
داوران و ویراستاران: ژوبین برزین مهر - اردوان فرخ

نویسندگان و پژوهشگران: جاماسب بیدخش، بهدین پارسا، اسپهبد سورنا، ایراندخت - میلدا،
ارنواز فرخزاد، سیاوش تات

گرافیکست و برگه آرایه و طراحی پوستر جلد: اردوان فرخ



دینی / فرہنگی





آغاز سفن

ای مزدا! ای پسندینو!

اینک در آغاز بادستهای برافراشته، ترانماز میگزارم و خواستار
بهروزی و رامشتم. بشود که با کردارهای اشا (راستی و داد) و با
همه می خرد و منش نیک، روان آفرینش را خشنود سازم.

گاتها - بیت ۲۸ بند ۱



آفرینش هستی؛ نگرش توحیدی سامی، یا دوبنی زرتشتی؟ کدام منطقی تر است؟



نویسنده: جاماسپ بیدخش (B . P)

پرسش های اساسی انسانها بنگریم، در می یابیم که علوم تجربی روز، قادر به پاسخگویی پرسش های بنیادین و شناختی انسان در مسائلی چون چرایی پیدایش هستی، نبوده و نیستند. جان راسل هینلز در انتقاد به پیش فرض جنبه افسانه ای محض اساطیر که در اذهان عمومی رایج شده است، چنین رویکردی نسبت به اساطیر را کاملاً گمراه کننده می داند و آن چیزی را مهم و درخور توجه می داند که در درون و هسته یک روایت اسطوره ای نهفته است. [۱] اسطوره بازتاب تفکرات انسان پیرامون ماهیت جهان هستی، انسان و خدا می تواند باشد. به طور کلی آنچه که برای باورمندان مهم است، نه حقیقت تاریخی داستان، بلکه مفاهیم ژرف اسطوره است. چنانچه از این دید بنگریم، اسطوره

مردمان از روزگاران کهن تا به امروز، بسیاری پرسش های اساسی و بنیادین پیرامون چرایی پیدایش هستی مطرح کرده اند و نیز به روش های گوناگون به دنبال پاسخ آنها رفته اند و یا به آنها پاسخ هایی داده اند. از اصلی ترین و بنیادی ترین این مسائل، می توان به همان مسئله پیدایش هستی و چرایی وجود هرچه هست اشاره کرد؛ در پاسخ به مسائل بنیادین اینچنینی، بایستی به علوم فلسفی رجوع کرد؛ عده ای به اشتباه گمان می کنند که با پیشرفت روزافزون علوم تجربی، گاه فلسفه دانی و این دسته از گرایشات انسان تمام شده است. به تعبیر درست تر، اگر به گستره ی





استعدادهای نیکویی که خداوند در او دیده است و او اینک می تواند سهمی در کاهش نیروی شر داشته باشد. پس از پرداختن به مسئله آفرینش، پرسش هایی پیرامون دوره پس از آفرینش مطرح می گردد. هر یک از نگرش های توحیدی و دوبنی را بررسی می کنیم.

اگر نخست دوبنی را در نظر بگیریم، پس از برخورد دو منشاء آغازین، و پس از آن تازش بن مخرب به آفرینش، نیکی و بدی در هستی به یکدیگر آمیخته شده و در هستی نمود می یابند. چنانچه منشاء خیر و شر و آمیختگی این دو به یکدیگر را صادر شده از یک وجود بدانیم، آنگاه به توحید قائل شده ایم؛ بر اساس آموزه ای از دینکرد سوم، هرآنچه به خودی خود و ذاتا برای آفرینش سودمند باشد، ریشه در ذات نیک دارد و آفریده اهورامزداست، و زیان احتمالی اش وابسته به عوامل بیرونی است. [۴] و بالعکس هرآنچه به خودی خود و ذاتا به زیان آفرینش باشد، ریشه در ذات مخرب و سود احتمالی صادره از آن، وابسته به عوامل بیرونی است. در این آموزه دینکرد، دوران پس از تازش اهریمن به آفرینش مد نظر است، دورانی که تاخت و تاز نیروهای شر نیز در آن وجود دارد و گهگاهی خیر و شر وارونه می نمایند و یا نسبی به نظر آیند. با این همه تغییری در ماهیت خیر و شر ایجاد نمی شود. چنانچه مرز بین دو منشا نباشد و یک خدا خیر و شر را صادر کند، پس برهان شر در برابر این باور خواهد ایستاد. ممکن است مطرح شود که اگر اهریمن هم همزمان با اهورامزدا وجود داشته، پس او هم ازلی و واجب الوجود است. اما اگر به تعاریف بنگریم، بن مخرب و تازشگر، در حاصل برخورد با بن نیکو (آفرینش هستی) رسمیت ندارد و اصول آفرینش اهورامزدا بر پایه راستی و درستی استواراند. بنابراین، دفع بن ضد و غیر رسمی در آفرینش رسمی و مسلم اهورامزدا حتمی است. نیز، قدرت و توانایی دو بن باید در نظر گرفته شود؛ اهورامزدا با داشتن قدرت آفرینش مادی و مینوی و آگاهی به گذشته و آینده، در برابر یک بن ضعیف، با قابلیت پس آگاهی و نادانی به پیش رو قرار دارد. خرده گیران گاه ایراد می گیرند که اهریمن اگر ازلی باشد، در نتیجه ابدی هم خواهد بود؛ در حقیقت، ایشان ابدیت را پیوست ویژگی ازلیت آورده اند و این در تعاریف پیش فرض خودشان است. این یک پیش فرض توحیدی در راستای اثبات ازلیت و ابدیت یک خدای توحیدی به کار می رود. این پیش فرض زمانی صادق است که دو خط ازلی و موازی را در نظر بگیریم که با هم حرکت را آغاز کرده اند و همانگونه تا ابد هم ادامه خواهند داشت؛ در الهیات و کلام مزدیسنی هنگامی که سخن از نبرد و برخورد دو بن نیک و بد با یکدیگر به میان می آید، یعنی اینکه دو خط تا ابد هم راستا و موازی نبوده اند؛ بلکه در این حرکت، برخوردی ناشی از کژروی و انحراف بن مخرب، با بن نیکو رخ داده است. حاصل این برخورد، آفرینش اهورامزدا در مسیر راستی و درستی است، و بن مخرب و منحرف قرار است که رو به کاهش گزارد. لازم به ذکر

های آفرینش نه در رقابت با نظریه علمی تکامل داروین، بلکه توصیفات یا توضیحاتی پیرامون ماهیت این هستی می باشند. اما در این نوشتار به مقایسه دو نگرش و رویکرد می پردازیم که گویا به پرسش های بنیادین انسان راجع به پیدایش هستی، پاسخ داده اند. رویکرد توحیدی سابی اسلام، در برابر دو بن انگاری مزدیسنی مسئله چرایی وجود آفرینش:

نخستین مسئله ای که از هر دو نگرش می بایست بررسی گردد، پاسخ هایی است در مورد اینکه هستی چرا و به چه دلیل آفریده شد؟ هدف آفریدگار از آفرینش چه بود؟ نگرش مزدیسنی زرتشتی در پاسخ به این مسئله، برخورد دو بن متضاد و همزاد را ارائه می کند؛ یک بن یکسره نیک (اهورامزدا) در برخورد با بن ضد و مخرب (اهریمن) دست به آفرینش می زند با هدف گسترش نیکی و راستی و از جهت مبارزه با بن شر. و از این دو، تنها بن یکسره نیک و آفریننده، خدای مورد ستایش بهدینان زرتشتی است. این رویکرد، یکتاستایی دوبن انگارانه نام می گیرد. هنگامی که بن مخرب بر اساس ذات نادرست و بد، قصد نابودی بن نیکو را می کند، پس بن نیک دست به آفرینش می زند و همین آفرینش در نهایت موجب پیروزی بن نیکو خواهد بود. جهان هستی رسماً آفریده بن نیک است و به صورت غیر رسمی مورد تجاوز بن مخرب قرار دارد؛ آنچه که مسلم است رسمیت نیکی و راستی در آفرینش است که همواره پایداری و پیروزی نهایی نیکی را تضمین می کند و آنچه که نابودی بن شر را متقابلاً تضمین می کند، غیر رسمی بودن اوست در هرآنچه که هست. در برابر رویکرد بهدینی، نگرش سابی توحیدی اسلام در مواجهه با این پرسش، پاسخ قانع کننده ای ارائه نمی کند و دلیلی برای وجود این هستی و خلقت آن توسط الله بیان نمی دارد. یکی از آیات قرآن پیرامون مسئله خلقت، اشاره کوتاهی در سوره ذاریات است که می گوید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» [۲] حال پرسشی که مطرح می شود اینست که چرا الله این هستی را برای عبادت خویش خلق کرد؟ تاکنون هیچ دلیل قانع کننده ای از سوی اسلام و مسلمین ارائه نشده است. آشکار است که بهدینی زرتشتی در مواجهه به این مسئله بنیادین، دستکم پاسخی فلسفی و درخور ارائه می دهد؛ حال آنکه اسلام توحیدی پاسخی ندارد. نخستین برتری بهدینی بر اسلام، در مسئله آفرینش نمایان می گردد. ستایش در بهدینی مزدیسنی، نه اینکه تحمیل شده از سوی خداوند باشد، بلکه گزینشی است که انسان از روی خواسته خویش و نیز در جهت سپاسداری به آن عمل میکند و به جا می آورد. برای نمونه در گاهان اوستا، هات ۲۸، اشو زرتشت با دستهای برافراشته مزدا را ستایش می کند و خواستار بهروزی و رامش است؛ او با تمام نیروی خرد و منش نیک می کوشد، تا خداوند هستی و روان آفرینش (به تعبیری روان جاندار [ان]) را خشنود سازد. [۳] انسان در آفرینش، همکار و همیار آفریننده خویش است؛ از همین رو، انسان می تواند استعداد و توانایی ذاتی خود را در آفرینش ببیند.





است که اهریمن در نهایت نابود نمی‌شود، بلکه به تاریکی پی‌پایان بازی گردد، زیرا اهریمن هم در تاریکی و ذات خود نامحدود است؛ اشاره ما به دفع و رانده شدن او از آفرینش است که برای او، محدودیتی است در حضور او، در آفرینش او رمزد. بارها دیده ایم و یا شنیده ایم که چگونه ناراستی‌ها در گذر زمان محو شده اند و به جای آنها، درستی و راستی جایگزین شده و رواج یافته است. با تفکر، رد پای آنها را در تاریخ خواهیم دید. در منابع دینی زرتشتی، خواسته و کام اهریمن آنست که مردمان او را نشناسند، چرا که شناخت و روشن بینی مردم نسبت به ماهیت اهریمن، سبب ورشکستگی اوست. اما خواسته و کام او رمزد، دانایی و آگاهی است، چرا که سبب گسترش راستی و درستی خواهد بود. [۵] در طول تاریخ بسیاری از باورهای نادرست و خرافی به دست فراموشی سپرده شدند و اینک اثری از آنان مشاهده نمی‌شود.

همانگونه که اشاره شد، آمیختگی خیر و شر و وجود هستی با یک منشاء را توحید گویند. با توجه به رسمیت خیر و شر در این باور، ایراداتی که به آن وارد می‌شوند، بسیاراند. پس از گذشتن از مسئله دلیل آفرینش، به مسئله پس از آفرینش می‌پردازیم و با توجه به وجود یک بن و ریشه در این نگرش، می‌توانیم بگوییم که تمامی این هستی با آمیختگی خیر و شر، با دلیل یا دلایل نامعلومی توسط الله به وجود آمده است. در باور اسلام، الله دو ویژگی توانایی کل و آگاهی کل را داراست؛ بر همین اساس به نقد او می‌پردازیم.

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ... (۱۸ تغابن)

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ... (بقره ۲۰)

منابع:

قرآن؛ ترجمه الهی قمشه ای - انتشارات کتاب بهار، ۱۳۸۰

اوستا، کهن ترین سرودها و متنهای ایرانی؛ گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه - انتشارات مروارید، ۱۳۷۱

بندهش؛ فرنبغ دادگی، گزارنده مهرداد بهار - انتشارات توس، ۱۳۹۵

دینکرد سوم؛ ترجمه فریدون فضیلت

مینوی خرد؛ ترجمه احمد تفضلی، به کوشش ژاله آموزگار، انتشارات توس، ۱۳۷۹

گزارش گمان شکن؛ مردان فرخ اورمزد دادان، ترجمه صادق هدایت، چاپ نخست: سازمان انتشارات جاویدان ۱۳۲۲

الله دانای کل به آشکار و نهان است؛ او می‌تواند چشم بصیرت و گوش هوش افراد را ببندد و همزمان می‌تواند برای هدایت بشریت، نبی و رسول برگزیند. اگر او دانا به آشکار و نهان است، قاعدتا باید در هنگام خلقت، می‌دانست که سرنوشت مخلوقی چون ابلیس چگونه رقم خواهد خورد، اما او را خلق کرد؛ چندی که گذشت انسان را خلق کرد که بعد بنا به روایات خودشان، خواست که همه فرشتگان بر او احترام برند؛ ابلیس تکبر ورزید. اما باید دانست که الله خالق ابلیس، تکبر را در ذات ابلیس خلق کرد که او سرکش شود. الله سپس مزد عبادات ابلیس را به گونه ای داد که منافع معنوی انسان در خطر افتد؛ او اراده کرد که شیطان (ابلیس) به عنوان عامل تحریک کننده انسان‌ها به فعالیت پردازد، و اینچنین بدی را بر خلقت خودش روا داشت. اگر او دانا و و آگاه است، پس به کار بد خود آگاه و داناست و سرنوشت خلقتش را نیز می‌داند. با این حال آنها را وا گذاشته تا عده ای به جهنم بروند! او بدخواهی کرده است. با این حال می‌گویند شیطان چندان قدرتی ندارد، باید گفت که الله افزون





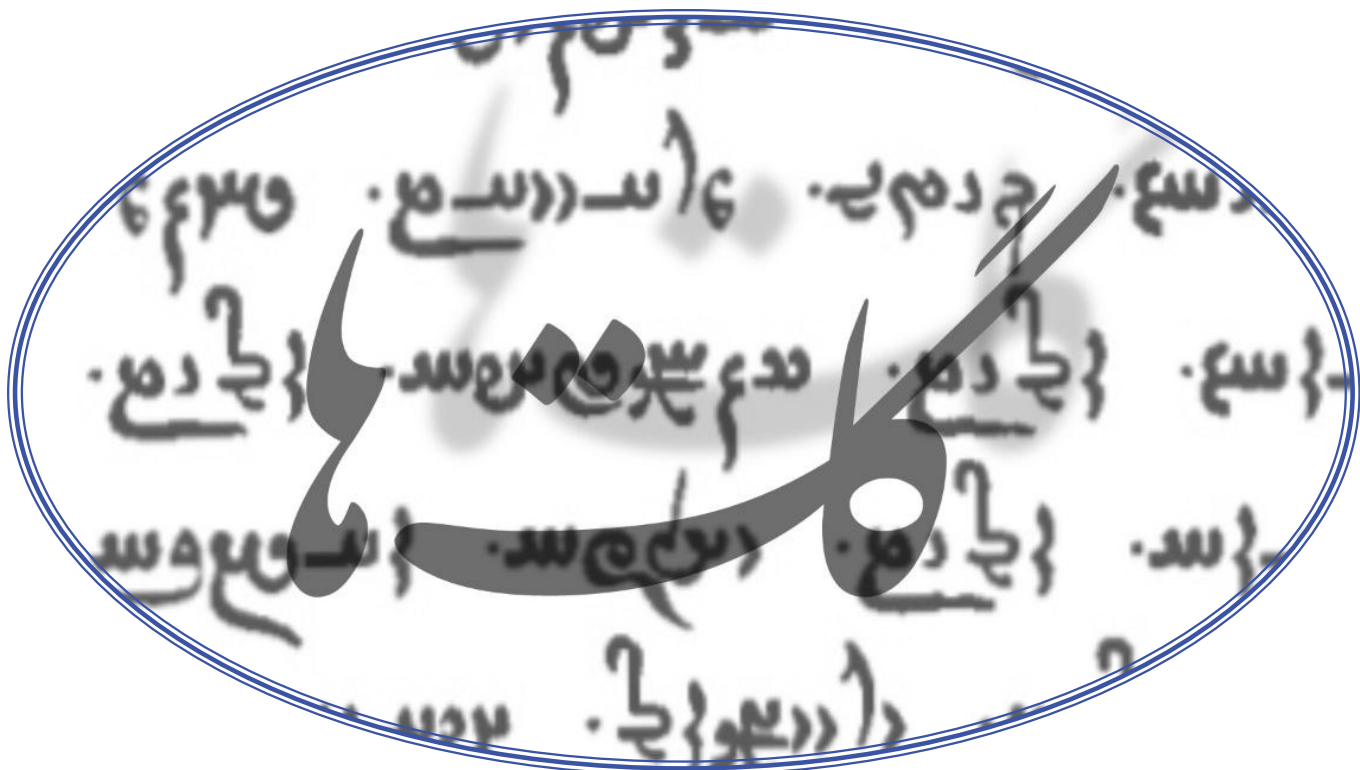
بُن مایه ها:

- [۱] جان راسل هینلز، شناخت اساطیر ایران ، برگه ۶۲
- [۲] ذاریات ۵۶
- [۳] جلیل دوستخواه، اوستا، جلد اول، هات ۲۸
- [۴] دینکرد سوم، برگردان فریدون فضیلت، کرده ۱۳۸
- [۵] مینوی خرد، برگردان مهرداد بهار، پرسش ۳۹ بندهای ۲۴ و ۲۸





اصالت و سلامت گاهان پنجگانه



نویسنده: بهدین پارسا

(مانترن) به شکل سوم شخص مفرد آمده است؛ سراینده در هات ۲۸ بند ۵ نیز می‌فرماید که به وسیله مانتره و با زبان خویش، راه راستی را خواهد آموخت و گمراهان را به برترین راه هدایت خواهد کرد.^۱ استاد ابراهیم پورداوود درباره اصالت و سلامت گاهان پنج‌گانه می‌نویسد: «از گاتها همان اندازه که در عهد ساسانیان در دست داشتند، امروز هم موجود است. کلیه می‌توان گفت آن قسمتی از اوستا که مخصوصاً مقدس شمرده می‌شده و در جزو ادعیه و نماز و ستایش بوده و محل احتیاج روزانه مردم و موبدان، محفوظ‌تر ماند تا قسمت‌هایی که کمتر طرف احتیاج بوده است.» ایشان همچنین سراینده پنج گاتا را شخص اشو زرتشت ذکر کرده‌اند.^۲ در راستای سخن استاد پورداوود، ما می‌توانیم رجوع کنیم به روایاتی از کتاب شایست ناشایست، پیرامون نسک‌های گاهانی اوستا که البته پنج بخش گاهان نیز در آنها توصیف شده‌اند؛ برای دانستن ارزش و اعتبار کتاب شایست ناشایست و نیز زمان تالیف آن باید گفت: «تاریخ نگارش شایست ناشایست یا به عبارت درست‌تر، نگارش فصل‌های مختلف آن معلوم نیست. اما از روی گواهی‌های درونی، استنباط می‌شود که دستکم بخش‌های اصلی آن، پیش از اسلام نوشته شده است: اشاره‌ای به دین اسلام و فاتحان عرب در آن نیست و نیز در فصل ۶ بند ۷ که دین‌های دیگر را نام

گاهان نام یک بخش از مجموعه ستوت یسن می‌باشد و ستوت یسن یکی از نسک‌های ۲۱ گانه اوستای ساسانی است. گاهان پنج‌گانه جزئی از نسک‌های گاهانی است که امروزه در اوستای ورجاوند موجود است. گاهی سخن از گاهان پنج‌گانه و سراینده آن‌ها سخن به میان می‌آید؛ آیا گوینده و سراینده گاهان، به راستی زرتشت سپیتمان است؟ و اینکه پنج گاهان مشهور امروزه ما، در طول تاریخ تغییری نداشته اند؟ در این نوشتار با استفاده از منابعی به این موضوع می‌پردازیم. گاهان پنج‌گانه با همین عناوین مشهور (اهنود، اشتود، سپنتمد، و هوشتر، و هیشتوایش) در نسک خرده‌اوستا یاد شده‌اند: «بخشودوی گاه گاتابیو، اهنود اشتود سپنتمد و هوشتر و هیشتوایش باد.»^۱ در این گزاره از نسک خرده‌اوستا، اشاره به ۵ روز پایانی سال دینی زرتشتی دارد که به گاهان پنج‌گانه اوستا نامگذاری شده‌اند. در متن گاهان، نام سراینده به صورت [zaraθuštrō. spitāmō] و به پارسی امروزی "زرتشت سپیتمان" آمده است؛ برای نمونه بنگرید به هات ۲۹ بند ۸. در هات ۴۳ بند ۸، واژه [zaraθuštrō] سراینده نام خود را به شکل اول شخص مفرد ذکر می‌کند. همچنین در هات ۵۰ بند ۵، نام پیامبر





بند ۳۷: «وهُوَ خَشْتَرُ گاه بیست و دو بند شعر است...». و هُوَ خَشْتَرُ گاه شامل یک هات ۵۱، که دارای ۲۲ بند است و با واژه [wōhū-] آغاز می‌گردد.

بند ۴۱: «وَهَيْشْتَوَيْش گاه نه بند شعر...». و هَيْشْتَوَيْش نیز شامل یک هات ۵۳، و دارای ۹ بند است؛ این هات با واژه [wahištā. īštiš] آغاز می‌شود.

با شواهد و قراین موجود، گوینده و سراینده ۱۷ سروده پنج‌گانه گاهان اوستا، زرتشت سپیتمان است؛ گاهان پنج‌گانه با سلامت کامل از دوران ساسانی تا امروز به دست ما رسیده است. بر همه ما به‌دینان است که در حفظ این نسک شکوهمند و ارزشمند بکوشیم و تعلیمات آن را در زندگانی خود بکار بندیم.

میلز (mills) درباره گاهان می‌نویسد: «زرتشت برای ما سخنانی آورده که هر هجای آن از فکر انباشته است. فشرده‌گی فکر در آن به اندازه‌ای است که مانند ندارد. این دستورهای سه هزارسال پیش، امروز ما را از بندها رهایی می‌بخشد. حق ناشناسی است اگر آنها را نادیده گیریم یا پنهان سازیم...»^۵

منابع:

- ۱- اوستا؛ ترجمه جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید، چاپ هفدهم
- شایبست ناشایبست؛ ترجمه کتایون مزداپور، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- اوستا، کهن‌ترین کتاب آسمانی در زمان ایران باستان؛ ترجمه ابراهیم پورداوود، چاپ نخست، انتشارات دنیای کتاب
- خرده اوستا؛ به تصحیح موبد مهربان فیروزگری، انتشارات فروهر

بُن مایه ها:

- ۱ - برای نمونه در خرده اوستا، برساد
- ۲ - جلیل دوستخواه، اوستا، جلد اول، یسنه هات ۲۸ بند ۵
- ۳ - ابراهیم پورداوود، گاتها چاپ ۱۳۰۵، صص ۵۵ - ۶۳
- ۴ - کتایون مزداپور، شایبست ناشایبست، پیشگفتار
- ۵ - جلیل دوستخواه، اوستا، جلد اول، پیشگفتار به نقل از mills

می‌برد، تنها از زندیقان و یهودیان و ترسایان ذکر می‌کند. حال آنکه در کتابی چون روایت امید اشوهیشتان که در اواخر قرن سوم و یا اوایل قرن چهارم تالیف شده است، چنین اشاراتی بارها دیده می‌شود. ... به احتمال تمام، نه تنها زمان نگارش فصول اصلی کتاب شایبست ناشایبست را باید پیش از اسلام دانست، بلکه باید اذعان کرد که بیشتر بخش‌های غیر اصلی آن هم در همان دوران نوشته شده است.»^۴

فصل ۱۳ بند ۴: «آهیا یاسا و خشمابیا و آت‌تاوخشیا، هر یک را یازده بند شعر است...» چنانچه بنگریم، آهیا یاسا [ahyā. yāsā] به آغاز بند اول هات ۲۸ و خشمابیا [xšmaibiyā] به واژه نخست بند ۱ از هات ۲۹ و آت‌تاوخشیا [at. tā. waxšyā] به واژگان آغازین بند ۱ از هات ۳۰ اشاره دارند؛ همانگونه که در روایت نیز داریم، امروز هم هر یک از اینها را ۱۱ بند است.

بند ۶: «تاواورواتا بیست و دو بند شعر است...». هات ۳۱ [tā. wā. urwātā] در گاهان امروزه هم دارای ۲۲ بند، و نام این هات در روایت نیز برگرفته از واژگان آغازین بند اول هات می‌باشند.

بند ۷: «خویتائیتیم شانزده بند شعر...». در این روایت اشاره شده است به هات ۳۲ با سرآغاز [axyācā. xwaētūš] که امروزه نیز دارای ۱۶ بند است.

بند ۸: «یتائیش چهارده بند شعر است...». در اینجا اشاره شده است به هات ۳۳ با سرآغاز [yaθāiš] که درست ۱۴ بند است.

بند ۱۰: «یاشوتنا پانزده بند شعر است...». در اینجا اشاره به هات ۳۴ است با سرآغاز [yā. škyaoθanā] که درست ۱۵ بند است.

بند ۲۷: «اُشتود شانزده بند شعر...». در اینجا اشاره به هات ۴۳ از اُشتود گاه است که دارای ۱۶ بند است و با واژه [uštā] آغاز می‌گردد.

بند ۲۸: «تَسوایرس بیست بند شعر است...». اشاره به هات ۴۴ از اُشتود گاه است که دارای ۲۰ بند است و با واژگان [tat. sβā. pərəsā] آغاز می‌گردد.

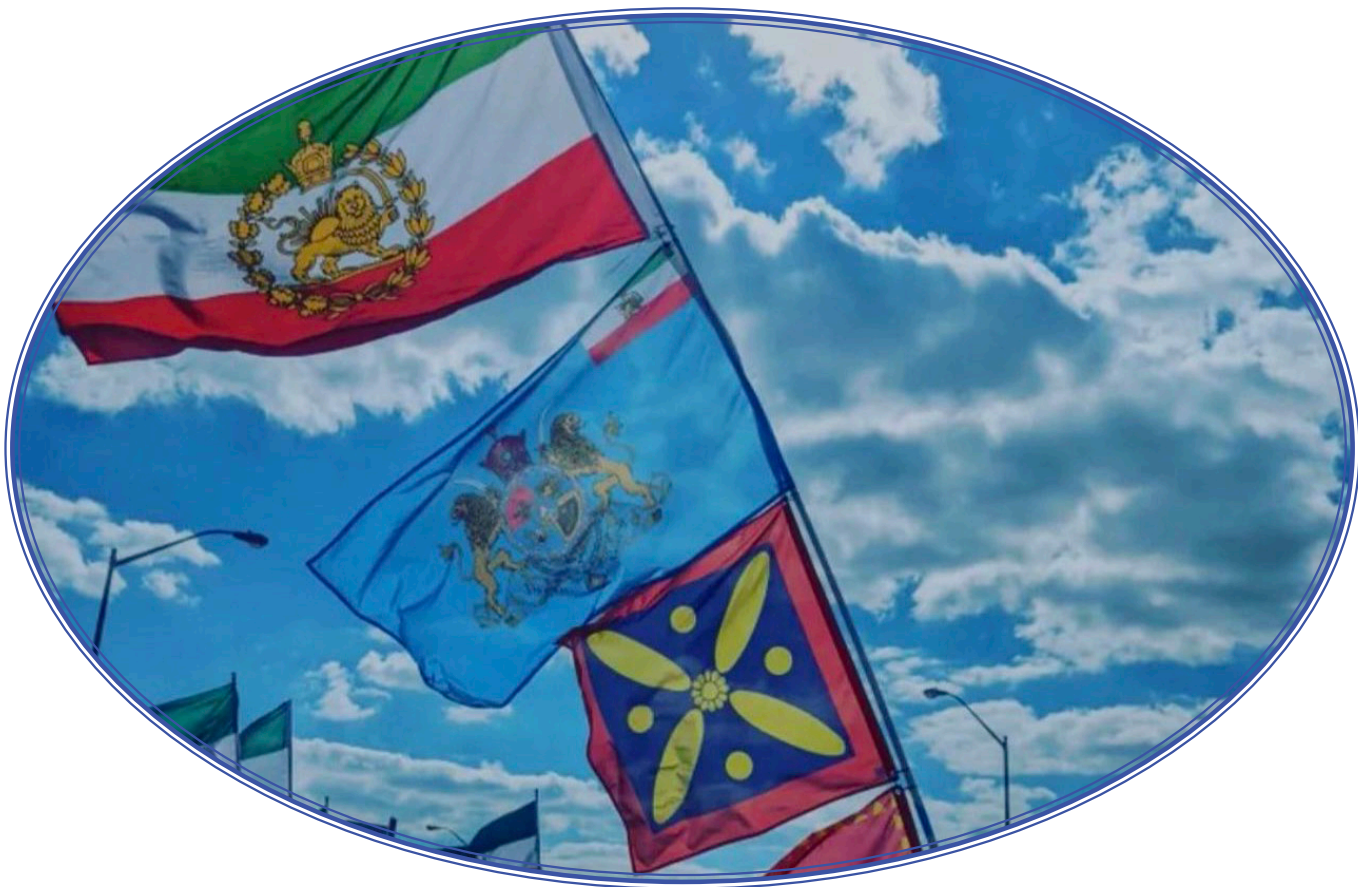
بند ۲۹: «آت‌فرووخشیا یازده بند شعر...». هات ۴۵ از اُشتود گاه است، که دارای ۱۱ بند است و با واژگان [at. frawaxšyā] آغاز می‌گردد.

بند ۳۰: «گم‌نیمه‌زام نوزده بند شعر...». هات ۴۶ از اُشتود گاه است که دارای ۱۹ بند است و با واژگان [kanm. nemō. zanm] آغاز می‌گردد.

بند ۳۳: «سپندمد شش بند شعر؛ یسن ۴۸ که با یزی ادایش، دوازده بند شعر؛ یسن ۴۹ که با ادمایوا، دوازده بند شعر؛ یسن ۵۰ که کدموئهر، یازده بند شعر است.» در این روایت ۴ هات از گاهان ذکر شده است به همراه واژگان سرآغاز و نیز تعداد بندهایشان: هات ۴۷ [spentā. mainyū]، هات ۴۸ [yezī. adāiš]، هات ۴۹ [at. mā.] و هات ۵۰ [kat. mōi. urwā] هرکدام از هات ۴۷، ۴۸ و ۴۹ دارای ۱۲ بند و هات ۵۰، ۱۱ بند دارند.



چرا ایرانگرایی جز با ایرانشهری بودن نمیشود؟



نگارنده: اسپهبد سورنا

هایی با فرهنگ و دین و زبان و نژاد یکپارچه هستند نیازمند چنین نظامی نباشند. برخی ایدئولوژی ها با نظام های سیاسی نیز کلا از ریشه شکست خورده اند مانند ایدئولوژی کمونیسم که هر جایی که بوده جز فقر و فلاکت چیزی به همراه نداشته. بعد از توضیحات بالا که به فهم بهتر موضوع مورد بحث ما کمک میکنند حال برمیگردیم به پاسخ پرسش بنیادین خود. چرا ایرانگرایی یعنی ایرانشهری بودن؟ اصلا ایرانشهری بودن یعنی چه؟ چه ارتباطی میان ایرانشهری بودن و ایرانگرا بودن هست؟

بگذارید با یک نمونه خیلی ساده برای شما جستار را روشن کنیم. آیا شما میتوانید با چنگال آب بنوشید؟ نه چرا؟ زیرا کاربرد چنگال برای یک زمان و جای دیگر است. ایدئولوژی ها و همچنین نظام های حکومتی هم وابسته به زمان و جای خاص خود هستند و میتوانند یک کشور را شکوفا کنند و کشور دیگر را نابود کنند. برای مثال نظام سیاسی فدرالیسم برای آمریکا خوب است چون آمریکا جای درست برای این نظام است، زیرا آمریکا از دیرباز محل زندگی گروه های قومی و نژادی متفاوت است که هرکدام از این گروه ها نژاد، فرهنگ، زبان و گاهی دین خاص خود را دارند پس طبیعی است که آمریکا نیازمند نظام فدرالیسم باشد اما مثلا ایران یا عربستان یا... که کشور

ایرانشهری بودن نه به معنای کسی که در جغرافیای ایرانشهر است و نه حتی به معنای کسی است که نژاد آریایی دارد بلکه به اشاره به کسی دارد که اندیشه ایرانشهری دارد. این اندیشه بر سه پایه: ۱. شهرسازی ایرانی ۲. باور به مزدیسنا و آموزه های





هم بستگی ملی و دینی ایرانیان شد و باعث شد که نه رومیان نه گوک ترکان نه کوشانیان نه هپتالیان نه تازیان « اشاره به شکست سخت تازیان از شاپور بزرگ» نه هیچ ملت دیگری نتواند اراده آهنین ایرانیان برای حفظ میهن را بشکند و ایرانیان را به زانو درآورد تا زمانی که جنبش های مخربی مانند جنبش مزدک و همچنین سیاست غلط مدارای بیش از حد با مسیحیان و مسیحی شدن شاهان آخر ساسانی و طبق معمول همیشه جنگ های طولانی ایران و روم باعث شد ایرانیان توسط اشتباهات خودشان به زانو درآیند.

پاسخ پرسش ۲: در پاسخ به این سوال به سادگی میگوییم: چون دین مزدیسنا برخاسته از میان ایرانیان است پس با فرهنگ و جامعه آنان نیز سازگار است اما

این پاسخ بسیار کلی خواهد بود.

به طور دقیق تر باید گفت که به غیر از اینکه مزدیسنا برخاسته از میان ایرانیان است فاقد هرگونه سختگیری در زمینه برخی عادات و برعکس بسیاری ادیان دروغین و پیامبران خود خوانده از شما نمیخواد پنج مرتبه در روز عبادت کنید یا یک ماه چیزی نخورید یا هنگام دستشویی رفتن با پای راست وارد شوید یا زمانی که کودکتان به دنیا آمد او را در یک ظرف آب فرو کنید!

مزدیسنا از شما میخواهد یک راستگو باشید، زبانتان را با گفتار ناپسند ناپاک نکنید، از اندیشه اهریمنی پرهیز کنید، کردار نیک داشته باشید، پاکیزه و تندرست و شاد باشید درست مانند یک ایرانی واقعی! اما این چه ربطی به سوال اصلی داشت؟ ربطش این است که خیلی از دستوراتی که در ادیان ابراهیمی وجود دارد با دین زرتشتی مغایرت دارد و از آنجایی که دین زرتشتی که خود برخاسته از میان ایرانیان است و دارای فرهنگ آنهاست و پیروی از این باعث میشود که ناخواسته به فرهنگ ملی ضربه وارد شود. برای مثال روزه گرفتن در اسلام امری واجب است حال آنکه روزه گرفتن در دین مزدیسنا شدیداً نهی شده چرا که تن را ضعیف و رنجور میکند و توانایی کار و کوشش و روزی بدست آوردن را از انسان میگیرد. نمونه اینگونه تفاوت ها میان دین بیگانگان با دین و فرهنگ ایرانیان زیاد است.

نکته دیگر اینکه شخص غیر زرتشتی که پیرو دین دیگری باشد هرچقدر هم که علاقه مند به میهن باشد در آخر دین را به میهن ترجیح خواهد داد و یا حتی اگر اینکار را هم نکند باز هم با برخی اعمال خود خواسته یا ناخواسته به کشور خود ضربه میزند و به یک کشور دیگر سود میرساند. برای مثال ایرانی مسلمانی که بسیار به دین اسلام باورمند است سالانه پول و منابع زیادی را خرج میکند تا به کربلا برود و قبور امامانش را ببیند یا به عربستان برود تا دور یک مکعب بچرخد یا به

آشوررتشت ۳. داشتن فرهنگ ایرانی استوار است. اگر دقت کنید هر سه بخش این ایدئولوژی مربوط به ایران است و از میان ایرانیان برخاسته به این معنی که ایرانیان این ایدئولوژی را با توجه به جامعه و فرهنگ خود بنیان گذاشتند، آیا مصلحت ایرانی هارا کسی جز خودشان میداند؟ پس این تاییدیه نخست بر حقانیت این ایدئولوژی.

اما ممکن است در ادامه این پرسش ها به وجود بیاید:

۱. این ایدئولوژی که تعریف مشخص و ثابتی ندارد و هرگز هم ایدئولوژی هیچ حکومتی نبوده و هرگز امتحان نشده چگونه میتوانیم آن را بی چون و چرا بپذیریم؟
 ۲. چرا باید برای ایرانشهری بودن حتما زرتشتی بود؟ مگر یک مسلمان/مسیحی/یهودی/... ایرانی نمی تواند میهن گرا باشد؟
 ۳. چگونه ایدئولوژی ای که بر پایه کشور گشایی «!» ساخته شده می تواند در قرن ۲۱ برای یک کشور مناسب باشد؟
 ۴. چگونه میتوان برای ایرانگرایی شرط تعیین کرد حال آنکه ایرانگرایی خود یک چیز قلبی است و هرکسی فارغ از ایدئولوژی خود میتواند به میهن خود عشق بورزد؟
- بباید با پاسخ به این پرسش ها به شناخت بهتر اندیشه ایرانشهری دست یابیم:

پاسخ پرسش ۱: نخست این سخن که ایرانشهریسم یک توضیح ثابت ندارد و حتی ایدئولوژی هم نیست یک حرف از ریشه غلط است چون اولاً که هیچ حکومتی بدون ایدئولوژی نمیتواند وجود داشته باشد و ثانیاً با نگاهی به ساختار جامعه و حکومت های هخامنشی، اشکانی و ساسانی که سه تا از موفق ترین حکومت های ایرانی در زمینه سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی بوده اند میتوان فهمید که آنها دقیقاً همین اندیشه و ایدئولوژی ایرانشهری را داشته اند و حتی نام سرزمین با شکوه ما یعنی ایران را نیز ایرانشهر گذاشتند که به معنای سرزمینی است که اندیشه ایرانی در آن برقرار است. شاهنشاهی ساسانی با تکیه بر میهن گرایی ایرانی که همان ایدئولوژی ایرانشهریسم است پا جای پای اشکانیان که تلاش می کردند فرهنگ هلنیستی را در ایران ریشه کن کنند و دوباره ایرانی زرتشتی و فرهنگ ایرانی به وجود آورند گذاشت و تمرکز خود را بر به اوج رسانیدن شکوه ایران گذاشت. اشکانیان تا زمان بلاش یکم فرهنگ یونانی را به طور کامل در ایران ریشه کن کردند و شروع به گسترش فرهنگ ایرانی و دین زرتشتی در سطحی بالاتر کردند اما جنگ های مداوم با روم این فرصت را به اشکانیان نداد تا خودشان ادامه این ماموریت را انجام بدهند، در عوض ساسانیان این ماموریت را به بهترین نحو به انجام رسانیدند که نتیجه آن این بود که ایرانیان به مدت بیش از ۴۰۰ سال در رتبه یک نظامی و اقتصادی جهان خود قرار داشتند. گسترش فرهنگ و دین ایرانی توسط ساسانیان باعث افزایش





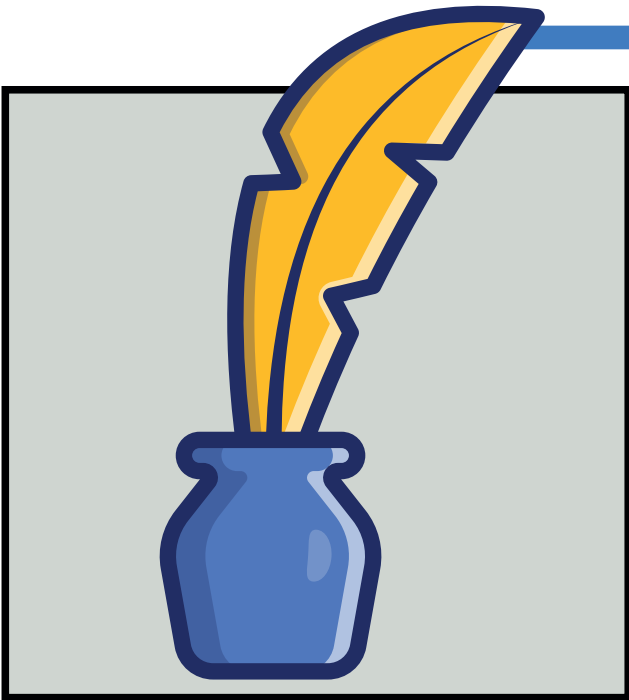
غار حرا برود یا به زیارت مزار خلیفه هایش برود. طبیعتاً این سفرها خرج‌های زیادی مانند برخی عوارض گمرکی، حمل و نقل، تهیه خوراک، اقامت و برخی عوارض درون شهری دیگر به دولت‌های میزبان به همراه دارد و این چه سودی دارد جز اینکه تنها پول هنگفتی را از ایران خارج میکند و به جیب دولت‌های عراق و عربستان می‌ریزد؟ پس میتوان پاسخ این سوال را در یک جمله جمع‌بندی کرد «پیروی از دین دیگر گرچه ممکن است همراه با عشق به میهن باشد اما در آخر جز ضربه به ایران چیزی به همراه نخواهد داشت»

پاسخ به پرسش ۳: شوربختانه یکی از خزعلاتی که امروزه رواج پیدا کرده و باعث شده اعتقاد به اندیشه ایرانی‌شهری از بین برود و ایرانیان را نسبت به این ایدئولوژی بی‌اعتماد کند این است که ایدئولوژی ایرانی‌شهری یعنی کشورگشایی و احیای قلمرو هخامنشیان و آوردن کل جهان زیر پرچم ایران! این دید سطحی و اشتباه باعث شده بسیاری از ملی‌گرایان دیگر نیز به اشتباه بیوفتند و ناخواسته این خزعلات را بیشتر در میان مردم رواج دهند تا جایی که باعث شده بسیاری ایدئولوژی ایرانی‌شهری را یک ایدئولوژی کودکانه ببینند. در حقیقت هدف ایدئولوژی ایرانی‌شهری واقعا احیای ایرانی‌شهر است اما نه به این معنی که ایران باید دوباره شروع به لشکرکشی کند و سرزمین‌ها را در نوردد و پرچم ایران را در این سرزمین‌ها برافراشته کند بلکه به این معنی که پرچم ایران را باید در قلب‌ها برافراشته کرد و با فرهنگ ایرانی سرزمین ایران را دوباره درنوردد و بار دیگر تیره‌های ایرانی را با هم متحد کند و دوباره آتش مزدا را در قلب‌های ایرانیان برافروزد و به قلب‌های سرد آنها جانی تازه ببخشد. به عبارت دیگر باید ایرانیان را دوباره با فرهنگ اصیل و دین خودشان آشنا کرد و آنها را به گذشته پر افتخارشان بازگرداند نه اینکه سرزمینشان را به وسعت قبل رساند که به قول شاهنشاه محمدرضا شاه بزرگ چیزی جز مشکلات اضافه به همراه خواهد داشت.

پاسخ به پرسش ۴: در اینکه عشق ورزیدن به چیزی یک احساس قلبی است شکی نیست اما موضوع این است که شما باید بدانید چه چیزی را چگونه دوست بدارید. یک مثال خیلی ساده برای این موضوع میتواند این باشد که یک نفر گاهی برای نشان دادن علاقه و صمیمیت به دوست خود ناسزا می‌گوید، آیا به نظر شما این شخص میبایست برای نشان دادن علاقه خود به پدر و مادرش هم باید به آنها ناسزا بگوید؟ پس تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که حتی اگر واقعا به میهن خود عشق داشته باشیم باید آن را به شکلی درست ابراز کنیم. در رابطه با ایرانمان ما میتوانیم با پذیرفتن فرهنگ میهنمان، پاسداری از دین کشورمان و پیروی از نظام شهریاری که مختص به کشورمان است عشقمان را به بهترین شکل ممکن به میهنمان ابراز کنیم.



ادب و هنر





گاتاه جامه (شعر)



نگارنده: سیاوش تات

گاتاها، هات ۲۸، بند ۹

تو ای چشمه ی بخردی در جهان
تو ای راستی و همن و مهربان

شود با همه بهره ی زندگی
ز کردار ما دور و آزدگی

تویی بی گمان بهترین شهریار
نکوتر ستایش به هر روزگار



ستایش نیایش



نگارنده: سیاوش تات

نیایش کنم هورِ مزدا خدا
توانا و دانا، چنین روشنا

که هست آفریننده ی بهترین
و زُیبا، خردمند و با آفرین

که با راستی آفریده جهان
به دانایی و شادی بی کران

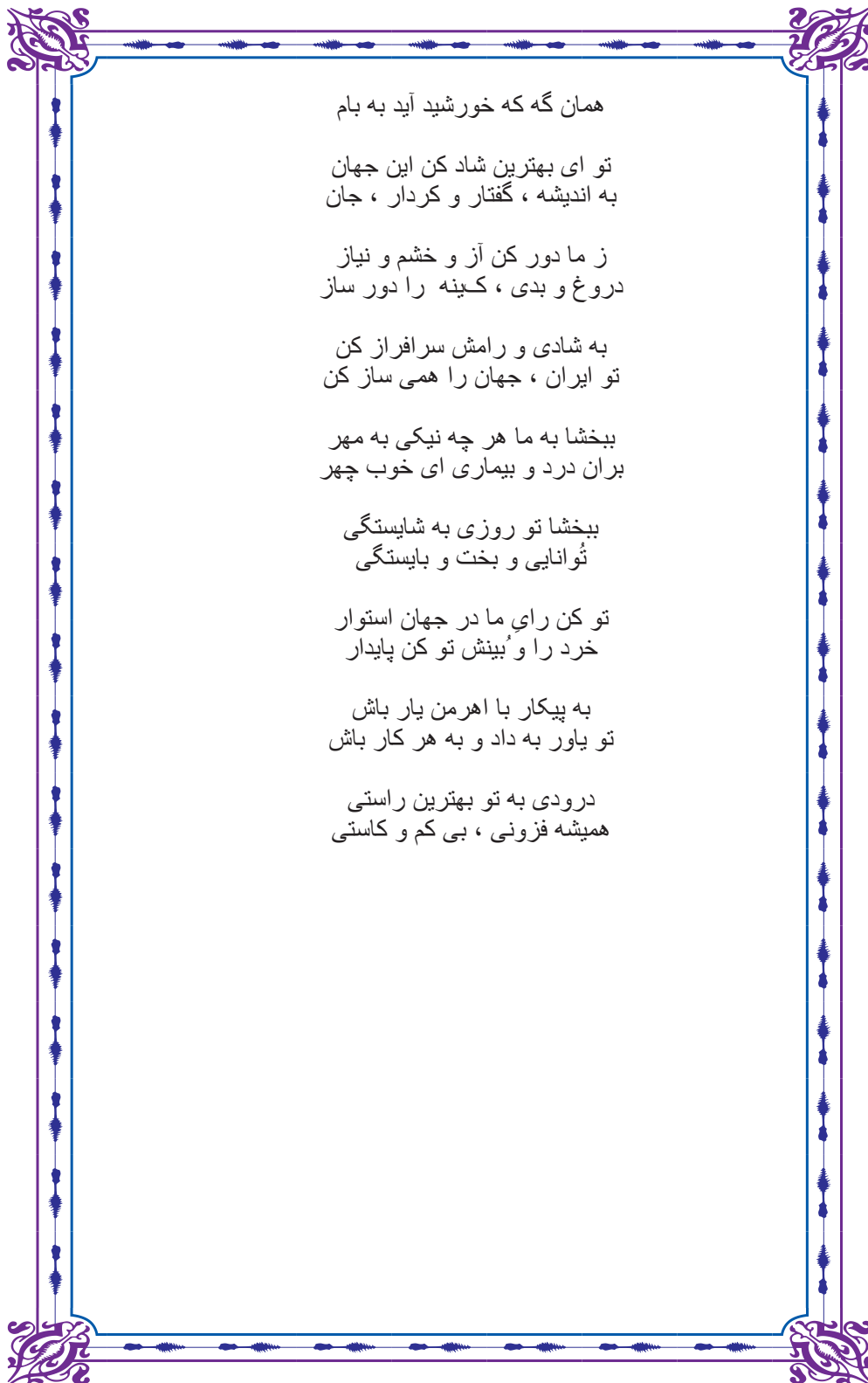
خرد پرورید و جهان آفرید
که اندیشه را در جهان گسترید

ستایش خرد را کنون می سزَد
که پاکی و آرام دل می دهد

نیایش کنم من روان جهان
و آتش که هستی دهد بی گمان

ستایش کنم روز و نِمروچ و شام





همان گه که خورشید آید به بام

تو ای بهترین شاد کن این جهان
به اندیشه ، گفتار و کردار ، جان

ز ما دور کن آز و خشم و نیاز
دروغ و بدی ، کینه را دور ساز

به شادی و رامش سرافراز کن
تو ایران ، جهان را همی ساز کن

ببخشا به ما هر چه نیکی به مهر
بران درد و بیماری ای خوب چهر

ببخشا تو روزی به شایستگی
توانایی و بخت و بایستگی

تو کن رای ما در جهان استوار
خرد را و بینش تو کن پایدار

به پیکار با اهرمن یار باش
تو یاور به داد و به هر کار باش

درودی به تو بهترین راستی
همیشه فزونی ، بی کم و کاستی





آموزه‌های مام مین



نویسنده: ایراندخت - هیلدا

روزی بود و روزگاری، باغی بود و آسمان پالوده‌ای، پوری بود و دُختی و زیبا رو مادری.

نام آنها بدین سان است: پور آریا، دُخت آریانا و مادر آریانا، ایرانبانو نام دارد.

آریا و آریانا دوستان گرمابه و گلستان هم هستند. در باغ، شانه به شانه هم گام بر میدارند و سخن میگویند.

آریانا: قلبم بسان آتشدان است که آذر دیرباز فروزان مهرمیهن را در بر گرفته است، تنم آتشکده ای استوار و روانم موبد همواره پایبند که بی شک در هر فراز و نشیب از آذر پرستاری میکند.

آریا! تو هم سوگند یاد میکنی که از این آذر ورجاوند پاسبانی کنی؟

آریا: سوگند یاد میکنم. این آتش همچو پرتو خورشید که شب را هم در رخ مهتاب روشن میکند، تاریکی های

روزگارم را فیروزگر بر ناامیدی سازد.

آریانا: دست هایت را به دست هایم گره بزن.

این دست های من و تو است که سپنتا مینو، سازنده هستی و میهن خواهد شد.

آن دو رو به روی هم ایستاده اند، چشم در چشم، دستان هم را میفشارند و همپیمان و همزور می شوند.

در این هنگام، ایرانبانو از راه میرسد.

آریانا: جامه زیبایی به تن داری مادر.

سبز و سرخ و سپید فام. به راستی که برازنده تن حریر و رستگار تو است.

ایرانبانو: سپاسگزارم مه رو دُخت مادر.

آریا: ایرانبانو!

بر آن نشده ای که گوش ها و روانمان را باز هم با تجربه





و اسطوره هایت نوازش دهی؟

ایرانیانو: پور دلبندم! گذشته من چنان به درازا و بلند است که اگر برای نگاشتنش تمام درختان باغ را دفتر کنی و تمام آب رودخانه را جوهر، باز هم سخنان نانوخته در سینه ام خواهد ماند.

آریانا: مادر، از گردآفرید هایی که در دامن پر مهرت پرورش داده ای بگو، از ایستادگی های دلیرانه ات، از کتبیبه و سنگ نوشته های بی زبان که تاریخ تو را در سکوت فریاد می زنند، از نقش و نگار های بدن دامن گسرت بگو.

ایرانیانو: هنگامی که سخن از آذر بر میان شما بود، شنیدم که با شوق ستودنی پیمان بستید. بر آنم که از رمز و راز نهان آذر بگویم.

نخست به من بگوید ببینم، از آذر چه می دانید؟

در این هنگام، ایرانیانو، آریا و آریانا را در آغوش خود به سمت درخت سیب هدایت میکند و سپس آنها زیر سایه پر مهر درخت آسایش دو چندان می یابند و تنگاتنگ هم مینشینند.

آریا پاسخ را چنین میدهد: می دانم که سه آتش در گیتی مقدس است، نخست دادگاه، اسپند تر از آن آذران و سرورشان وهرام است.

بر این باوریم که این آتش (وهرام یا بهرام)، نه تنها چیره بر تاریکی، هم چنین پیروزگر در برابر دروغ است، بهرام را در جایگاه ایزد پیروزی می ستاییم همانگونه که فردوسی از زبان هوشنگ آتش را میستاید:

بر آمد به سنگ گران سنگ خرد

همان و همین سنگ بشکست گرد

فروغی پدید آمد از هر دو سنگ

دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ

نشد مار کشته ولیکن ز راز

از این طبع سنگ آتش آمد فراز

جهاندار پیش جهان آفرین

نیایش همی کرد و خواند آفرین

که او را فروغی چنین هدیه داد

همین آتش آنگاه قبله نهاد

بگفتا فروغی است این ایزدی

پرسنید باید اگر بخردی

شب آمد بر افروخت آتش چو کوه

همان شاه در گرد او با گروه

یکی جشن کرد آن شب و باده خورد

سده نام آن جشن فرخنده کرد

و سپس آریانا چشمان زیبایش را می بندد و می خواند: مَس و وَه و فیروزگر باد مینوی ورج. وهرام ایزد، اشوی ورجاوند مآوند فیروزگر....[۱].

تبسمی وصف ناپذیر روی چهره ایرانیانو نقش میندند و میگویند: این همه شوق و عشق شما برای من از هر چیز با ارزش تر است، مایه بالندگی من هستید.

میخواهم به دانسته های شما بیافزایم و شما را با مفاهیم ژرف تر آتش، آذر یا آذر آشنا کنم.

شش آذر ستودنی بدین نام هستند، برزی سَوَنگه، وُهوریان، اوروازیشت، وازیشت، سپنیشْت و نریوسنگ[۲].

نریوسنگ، آذر نافهء شهریاری است، همین آتش در وجود پادشاهان بزرگی مانند کوروش و داریوش و پوران دُخت فروزان بود که ایرانیان و ایرنَساز بودند. این آتش، همان نیرو و حرارتی است که سبب می شود یک پادشاه در سختی و آسودگی هرگز دست از تلاش بر نداشته و همواره در کوشش بزرگداشت ایران و فرهنگ ایرانشهری حتی جان خود را فدا کند.

سپنیشْت، آذر یک بُن از چهار آخشیح طبیعت است (یکی از چهار عنصر طبیعت)، همین آتش در سرمای زمستان گرما بخش و در گرمای تابستان نیروبخش است (پخت خوراک) و تاریکی شب را روشن میکند. همان آتش وهرام و گیتیایی که در آتش دان شعله ور میماند و پالوده از هر الودگی است.

وازیشت، آذر نهان در ابر است، همان نیرو و حرارتی که سبب آذرخش (رعدو- برق) میشود. [۳] اوروازیشت، آذر گیاهان، همان نیرو و حرارتی که سبب میشود گل ها و سبزه ها، خاک خشک و نخراشیده را همانند تخت فرش های ابریشمی گلگون ویشکا و مهربانی کنند، چشم نوازی طبیعت را به خود وابسته سازند و خوراک را فراهم آورند.

[۴]





پیروز گردد.

آریانا: پس بر همین اساس است که می‌گوییم: راه در جهان یک راه است و آن راستی است. همه راه‌های دگر بیراهه اند. [۸]

ایران بانو ادامه می‌دهد: بی‌گمان پیمان شما فرزندان دل‌بندم تنها با پیمودن راه‌اشا به حقیقت خواهد پیوست.

در این هنگام، مادر دست در گیسوان بلندش که دست زمانه، اندک تار هایش را به رنگ سپیده در آورده است می‌کشد و یک تارش را در دست می‌گیرد و سخنش را ادامه می‌دهد: نگاه کنید، این تار باریک بسان مرز بین نیکی و بدی است، آیا می‌توانید روی این تار راه بروید به شکلی که پاهایتان در هیچ یک از میدان‌های نیکی و بدی قرار نگیرد؟

آنقدر این مرز نزار، وخیم و باریک است که نمیتوان میانه آن، گام برداشت. پس ناگزیر یکی را باید برگزید. نیک یا بد؟

آریا: ایرانبانو، چگونه می‌توان میدان نیکی را تشخیص داد و برگزید؟

او پاسخ می‌دهد: خرمندان اشون هستند (پیرو راستی) و در زمانه آمیختگی نیکی و بدی (در گیتی)، با چشم انداز اهورایی، سپنتا مینو میشوند (سازنده هستی).

و بی‌شک نابخردان درگونت هستند (پیرو دروغ) و در زمانه آمیختگی نیکی و بدی، با دورنمای اهریمنی، آنگره مینو می‌شوند (ویرانگر هستی).

خرد، همواره چاره‌ساز است، همانگونه که اشوزرتشت تنها با خرد خویش اشویی و پیامبری خود را بازنمایی کرد.

بهر خرد ورزی و اندیشه نیک همواره پژوهش بایسته است، اگر اندیشه خود را رها کنید، شخص دیگری آنرا می‌رباید و لاجرم شما را دچار تقلید و دهان بینی خواهد کرد.

دو راه دارید، پژوهش کنید و صاحب نظر باشید و سخن گوید یا بایست، مهر سکوت بر دهان زیند.

پس کوشا باشید و باورهای خویش را با پژوهش برگزینید تا راه نیک را خود بیابید و در میدان‌اش استوار باشید، اینگونه است که می‌توانید بی‌باک و بی‌درنگ در مسیری که گام نهاده‌اید سینه سپر و گشتی نو کنید.

آریانا از شدت شور و شوق ناشی از نقشه‌هایی که با آریا

و هوفریان، آذر جانوران و آدمیان، همان نیرو و حرارتی که سبب میشود بدن ما و دیگر جانداران تا زمان زیستن، بی‌استراحت، مدام و پیوسته کار کند. [۵] برزی سونگه، آذر مینوی، همان نیروی اهورایی که سبب میشود تمام نیروهای کیهانی نظم ویژه‌ای داشته باشند، همان منشا جنبیده در مینو که گیتی به واسطه آن زنده و پاینده مانده و این آتش نزد اهورا مزدا فروزان است. [۶]

در این هنگام ایرانبانو دستانش را روی شانه آریا و آریانا می‌گذارد و همراه خود، بدنشان را بر روی زمین، رها می‌کند، بسترشان سبزه‌های باغ می‌شود.

از لا به لای شاخ و برگ درخت سیب، پرتو گرما بخش آفتاب روی صورتشان میرقصد. آریانا با حرکتی، گویی می‌خواهد آفتاب را در دست بگیرد. شروع به سخن گفتن می‌کند: به راستی پدید آورده این زیبایی‌های ناشمار کیست؟

آریا: گویی بسان همین خورشید است که تمام گیتی را بی‌گزینه، روشن و گرم می‌سازد و ما هم همین آفتاب هستیم، پرتویی از او.

آریا با لبخند و کنایه ادامه می‌دهد: زیرا با آریانا پیمان سازندگی بسته ایم.

آریا کمی مینشیند و نوای سختگیرانه‌ای به خود می‌گیرد و رو به آریانا ادامه می‌دهد:

به یاد داشته باش آریانا، می‌خواهم همانند خورشید باشیم، بی‌چشم داشت بتابیم.

مادر، سخن آغاز می‌کند: خورشید، یکی از نماد‌های برگزیده ام ...

تمام این بخشندگی و هماهنگی‌های کیهانی از جمله خورشید همیشه تابنده بر هنجار اشا (راستی) شکل گرفته و در یک راه گام بر میدارد همان گونه که نمایان و نهان شدن خورشید هر روز بر یک اساس پایدار انجام میشود و جز آن رخ نمیدهد، راه راستی هم تنها یک چهره و اساس دارد، فراموش نکنید که سخن و باور راست، بر یگانگی استوار است و حقیقت، نمیتواند جز آن باشد. این دروغ است که دائم شکل و رنگش در آینه‌های متعدد نمایان میشود و دچار تناقض است. [۷]

از همین رو گاهی تشخیص راست از دروغ برای انسان کاری مشکل میشود زیرا دروغ جامه راستی به تن کرده و ادمی را دچار تردید میکند، خویشکاری (وظیفه) با دقت سنجیدن حقایق و راستی، بایسته است. همه باید همان یک راه راست را بیابیم و در مسیرش استوار بمانیم تا همبودگامان (جامعه)





درست بسان تو باشد. [۱۰]

آریانا لبخندی قرین شوق و مهر به او می زند.

آهسته، تاریکی شب، روشنایی روز را از آسمان میستاید. نا گفته نماند که شب های باغ فردوس همچنان زیباست، گل های شب بو، آواز جیرجیرک ها و غوغای ستارگان، سیاهی یکپارچه آسمان را گلستان می کنند.

آنها با تاریکی شب روانه کاشانه پر مهرشان می شوند.

به همراه آغاز شبانگاه بارش نم نمک باران، باغ را مشعشع می سازد، آریانا از پنجره چوبی خانه می تواند ساعت ها به هنر نمایی ابر ها و آسمان بنگرد. آریانا با نوای مادر دست از تماشا و گوش سپردن به بارش باران میکشد.

آنها گروه کوچک موسیقی به راه انداخته اند، ایرانیانو چنگ مینوازند، آریا ساز عود و آریانا مضراب (دو چوب نازک است که نوازندگی سنتور با آن انجام می شود) سنتور را در دست دارند.

هر سه با هماهنگی گوشنوازی در حال نواختن هستند.

ایرانیانو و دخت زیبا رویش اینگونه می خوانند:

خوان اشم وهو، گو یتا اهو، گو یتا اهو، خوان اشم وهو...

با مداد شد، بانگ زد خروس از سرای شه، بر زند کوس

چرخ شست نک، روی آبنوس موبدا تو هم خیز و روی شو

خیز موبدا، آشتی فروز پرده سیه، زین زبانه سوز

کیش باستان، زنده دان هنوز ز ایزدی فروغ، بر متاب رو

.....[۱۱]

امید، شادی، هنر، خرد و اصالت از کاشانه آنها لبریز است. در این هنگام، با نواختن، گویی روانشان را به مینو سپرده اند و در این دنیا نیستند.

تمدن رمز گشای هنر است و ایران رمزگشای تمدن.

اکنون آنها روز را شب کرده اند و برآند که شب را در بالین خود روز کنند تا به هنگام سپیده دم با ندای خروس

کشیده است و سخنان مادر که او را مصمم تر ساخته است، با خرسندی، به شکل ناگهانی از جا بر میخیزد، با نیمچه پرشی سیبی از شاخه درخت گلچین و به سمت دستان آریا پرتاب میکند. دو سیب دیگر، یکی از یکی سرخ تر را برای خود و مادر دستچین میکند، با دندان های براق و جوانش تیکه ای را در دهان میگذارد و تا می خواهد سخن آغاز کند، چشمانش به آریا می افتد که با تبسمی ژرف به او مینگرد، با شکل خجالتی و گونه های سرخ شده در آغوش مادر جای میگیرد و آرام میگوید: پاک فراموش کردم، هنگام خوراک خوردن باید سکوت کرد.

هر سه آنها با لبخند به روی لب هایشان و سیب خوران به آسمان سترگ مینگردند. اینبار سکوت پیشه کرده اند و به سخنان طبیعت گوش فرا داده اند.

رود خانه ای که آب روانش، جلوه آوای خوش خورداد امشاسپند است، آوایی که از کمال و رسایی یاد میکند.

نغمه گنجشک، قناری و بلبل، جلوه آوای زیبای وهومن (بهمن) امشاسپند است، آوایی که منش نیک را به ارمغان میآورد.

آریا سکوت شکن گروه کوچک آنها می شود و میگوید: نمی توان پنداشت روزی گیتی با تمام زیبایی هایش برای همیشه نابود گردد. ایرانیانو، به راستی که در روز رستاخیز چنین نخواهد شد؟

ایران بانو: روز رستاخیز همان هنگامی است که سوشیانس (نجات دهنده جهان از شر و پلیدی) با روشنایی و راستی بر تاریکی و دروغ چیره شده و گیتی نه تنها نابود نگردد بلکه نو و پالوده خواهد گشت. [۹] چشم به راه آن روز خجسته نمانید که معجزه ای رخ خواهد داد. شما باید با نیک زیوی و نیک افزایی سوشیانس زمان خویش باشید.

آوای ایرانیانو آرام و آرام تر میشود. نونهال های کوشا را سخت در آغوش خویش میکشد. آرامش طبیعت چشمانشان را سنگین میکند و مدتی در خواب فرو میروند.

تیغ آفتاب کم کم از رخسار باغ محو می شود. نسیم پسینگاه (عصرگاه) بر آنها می وزد و بانگ بیداری را نخست در گوش آریانا میخواند، از جا بر میخیزد، به رو به رو پی در پی مینگرد و مدتی نه چندان هم کوتاه در اندیشه های خویش غوطه ور می شود که آوای آریا هر چه در سرش میپوراند را میپیراند.

آریا به او چنین می گوید: زیبایی تو چنان است که گمان دارم دوشیزه ای که روان نیکوکاران را از چینودپل میگذراند





پسنا/هات ۷۲/بند ۱۱

تلاشی نو در راستا سازندگی جهان آغاز کنند.

[۹] اوستا(ترجمه جلیل دوستخواه از انتشارات مروارید، ۱۳۷۱) //
پسنا/هات ۴۸/بند ۲

پی نوشت ها:

[۱۰] بر اساس اوستا(ترجمه جلیل دوستخواه از انتشارات مروارید، ۱۳۷۱) // فرگرد ۱۹ وندیداد/ برگ ۳۰، انسان نیکوکاری که از دنیا روند دنیا آن شخص به شکل دوشیزه ای زیبا رو و خوش اندام، روانش را همراهی میکند.

[۱] می توانید ادامه و معنای این نیایش را در خرده اوستا به عنوان وره رام یشت دنبال کنید.

[۲] اوستا(ترجمه جلیل دوستخواه از انتشارات مروارید، ۱۳۷۱) //
پسنا/هات ۱۷/بند ۱۱

[۱۱] بخش کوتاهی از سرود زیبای مزدیسنا، از اشعار ابراهیم پورداوود .

[۳] در ابرها بر اثر واکنش بین قطب های نا هم نام، جریان الکتریکی شدیدی رخ می دهد که به صورت نور و صدا در می آید. هر جریانی برای عبور از ماده با مقاومت اتم های آن ماده رو به رو خواهد شد که تبدیل به گرما می شود. دانشمندان تخمین زده اند که این جریان الکتریکی در ولتاژ ۱۰ میلیون ولت، توان گرمایی ۱۰۰ میلیارد وات را دارا است که این توان قادر است گرمایی در حدود ۱۰ میلیون ژول تولید کند که این گرما دمای آذرخش را به ۳۰ هزار درجه سانتی گراد می رساند،

[۴] در فتوسنتز نور خورشید به کلروفیل (رنگ سبز گیاهان) می تابد و الکترون های آن را پر انرژی می کند که در چرخه و فرایندی پیچیده قرار می گیرند و در نهایت مولکولی با نام اختصاری ای تی پی تولید میشود، که در بدن و سیستم تمام موجودات زنده از جمله رستنی ها و گیاهان موجب تامین انرژی، رشد و زنده ماندن می شود، این انرژی آزاد شده که در سلول استفاده می شود همراه با ذخیره گرمایی حدودا برابر با ۳۴ کیلوژول است.

[۵] خوراکی که می خوریم با روش هایی تبدیل به همان مولکول ای تی پی که در پی نوشت شماره ۴ در باره اش توضیح داده ام می شود و همان روند گیاهان را با تفاوت هایی در سلول های میتوکندری بدن طی میکند و همانگونه به گرما تبدیل می شود، از همین رو است که عامل محرک جنبش و زیستن را در دوره باستان، بسان حرارت آتش تشبیه کرده اند به گونه ای که دانشمندان با بررسی هایی به شکل دقیق تر به آن پی برده اند.

[۶] بندهش(برگردان مهرداد بهار از انتشارات توس، ۱۳۹۵) //
چگونگی آتش/برگ ۹۰ تا ۹۲

[۷] بر اساس نسک گزارش گمان شکن(اثر مردان فرخ پسر اورمزد داد با تالیف پروین شکبیا از انتشارات کیومرث، ۱۳۸۰) // باب اول

[۸] اوستا(ترجمه جلیل دوستخواه از انتشارات مروارید، ۱۳۷۱) //



ایرانگردی





دشلیک خرمدین



نگارنده: ارنواز فرخزاد

در سال ۲۰۱ هجری قمری بابک از کیش جاویدانی دست کشید و خود بعنوان پیشوای خرمدینان سر به شورش بر علیه اشغالگران عرب گذاشت [۴]

خلیفه به مدت بیست و دو سال سپاهیان فراوانی را برای سرکوب بابک ایرانی گسیل داشت و سرانجام با همکاری یک ایرانی تبار بنام افشین، اعراب بر خرمدینان ایرانی چیرگی یافتند. و او را به سامرا نزد خلیفه بردند. [۵]

خلیفه معتصم دستور داد تا بابک را سوار بر فیل کردند و در شهر بگردانند و در روز پنجشنبه دوم صفر سال ۲۲۳ با بودن امان نامه‌ای که به او داده بودند به دستور خلیفه او را تکه تکه کرده و کشتند. فرزندش، برادرش عبدالله و یاران بسیاری که او را همراه کردند نیز به سرنوشت تلخی دچار شدند. [۶]

قرارگاه اصلی بابک خرمدین دژی استوار و سخت گذر بنام دژ بَد بود که در نزدیکی شهر گلینر در شهرستان اهر استان آذربایجان شرقی قرار دارد. [۷]

بابک خرمدین، انسانی جاودانه. او را می‌توان شکست داد ولی نمی‌توان نابود کرد.

بابک خرمدین، سردار نامدار تاریخ ایران زمین را می‌توان فخرآزدگان جهان دانست. مردی که ۲۰ سال، سپاه دو خلیفه عباسی را زمین‌گیر کرد.

بابک خرمدین کیست و چه کرد؟

تلفظ نام بابک به زبان فارسی میانه بابک بود که به معنای پدر بزرگوار است [۱]

پدر بابک اهل تیسفون بود که به آذربایجان کوچید و در پیرامون کوه سبلان زنی را به همسری برگزید [۲]

بابک در جوانی با شروین پسر ورجاوند سرور گروه مزدکیان تبرستان دیدار نمود. پس از آن او و مادرش به روستای دیگری در آن پیرامونها کوچیدند که مردمش از گروه مزدکیان و خرم دینان بودند.

پیشوای آنها جاویدان پسر شهرک بود که از آنجا که بابک در تنبور زدن زبردست و توانا بود او را پیش خود نگه داشت [۳]





صدها سال از مرگ سربلندی آمیز این انسان آزاده می‌گذرد. در دامنه ساوالان بدنیا آمد در دربار بامر خلیفه مثله اش کردند. او و فرزند برومندش و برادرش عبدالله و یاران آزادی خواهش در راه آزادی مردم جان خود را فدا نمودند...
افشین زر و سیم و قدرت خلیفه را گزینش و به او و مردم خیانت نمود. و عنوان خائن را نصیب خود نمود.
امروز نام بابک روی نوزادان این سرزمین خودنمایی می‌کند. هر سال مردم آزاده جهت سپاسداری از فرزند برومند خود راهی قلعه بابک می‌شوند. تا یادش را گرامی دارند.

استان : آذربایجان شرقی

دوره ساخت اثر : ساسانیان

شهرستان : کلیبر

تاریخ ثبت ملی : ۲۵ اسفند ماه ۱۳۴۵ به شماره ثبت : ۶۲۳

پینوشت :

[۱] (لینک: <https://www.iran-zamin.com/777/me>)

[۲] : ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، ج ۱، ص ۴۰۶، چاپ رضا تجدد، تهران ۱۳۵۰ ش.

یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، مترجم: محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۷، ج ۲، ص ۵۴۰.

[۳] : مشکور، محمد جواد؛ مدیرشانه چی، کاظم، فرهنگ فرق اسلامی، ج ۲، ص ۸۵

طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، ج ۸، ص ۵۵۶، چاپ دخویه، لیدن ۱۸۹۶/۱۸۷۹، چاپ افست تهران ۱۹۶۵.

[۴] : همان کتاب الفهرست، ج ۱، ص ۴۰۶ و ۴۰۷

مقدسی، مطهر بن طاهر، کتاب البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۱۱۵، پاریس ۱۸۹۹ / ۱۹۱۹، چاپ افست تهران ۱۹۶۲.

[۵] : گردیزی، عبدالحی، زین الاخبار، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران؛

۱۳۶۳ ش - مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ترجمه، ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ج ۱۳، ص ۴۶۲۴.

[۶] : همان کتاب فرهنگ فرق اسلامی، ج ۲، ص ۸۷ نفیسی، سعید، کتاب بابک خرم‌دین، تهران، ۱۳۴۳ ش.

[۷] : ابن‌خردادبه، عبیدالله، المسالك و الممالک، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۳۰۶ ق / ۱۸۸۹ م، ص ۱۱۹-۱۲۱

ابن فقیه، احمد، مختصر کتاب البلدان، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۳۰۲ ق، ص ۲۸۶

همان کتاب البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۱۱۷

کسروی، احمد، شهریاران گمنام، تهران، ۱۳۳۵ ش، ص ۱۴۹ کامبخش فرد، سیف الله، «قلعه جمهور یا دژ بز جایگاه بابک

خرم‌دین»، بررسیهای تاریخی، تهران، ۱۳۴۵ ش، شماره ۴، ص ۴-۱۸

[۸] : همان کتاب قلعه جمهور یا دژ بز جایگاه بابک خرم‌دین، ص ۳-۱۶

سامانه‌ی گرمایش از کف دژ بابک خرم‌دین

استاد کامبخش فرد، باستانشناس نامدار و کاشف دژ بابک در سال ۱۳۴۵ خورشیدی، در گزارش کوشش‌های خود در کف اتاق‌های دژ نوشته است که به احتمال زیاد برای گرمایش دژ در زمستان‌های بسیار سخت کوره‌های ارسباران بکار می‌رفته است.

بدیهی است ساکنان جدید که از کلیه قسمت‌های این بنا استفاده کرده‌اند بر روی آثار قبلی مستقر شده و در نتیجه بیشتر مدارک سلف خود را از بین برده‌اند. بلحاظ کشف مدارک از تروند دوم و سوم هجری، در دو اتاق D و A قسمتی از کف آجری برداشته شد و در زیر آن به تنورهای متعددی برخورد شد. با احداث گمانه‌های آزمایشی در اتاق‌های دیگر همین نوع تنورها در زیر کف آجری آشکار شدند و مسلم گردید باز هم تعداد دیگری از این نوع تنورها در تاسیسات دیگر وجود داشته و بدیهی است در محاصره‌ها و مضایق این کوره‌ها همواره گرم‌بوده‌اند. در جوار دوتنور در اتاق D سفالینه‌های بسیار زیبایی که بطرف لنگ‌دار نوع نیشابور معروف میباشند بر خورد گردیدند این نوع سفالینه‌ها که بشقاب‌ها و کاسه‌هایی را القاء میکنند در کنار

سامانه‌ی گرمایش از کف دژ بابک خرم‌دین

استاد سیف‌الله کامبخش فرد، باستانشناس نامدار ایران و کاشف دژ بابک در سال ۱۳۴۵ خورشیدی، در گزارش کوشش‌های دژ بابک، از یافتن تعداد زیادی تنور و کوره در کف اتاق‌های دژ نوشته است که به احتمال زیاد برای گرمایش دژ، در زمستان‌های بسیار سخت کوره‌های ارسباران بکار می‌رفته است. دژ بابک خرم‌دین در ارتفاع حدود ۲۵۰۰ متری قرار دارد و با توجه به شرایط آب و هوایی و جغرافیایی جنگل‌های ارسباران [محل قرارگیری دژ] که حتی در تابستان‌ها نیز شب‌های سردی دارد، استفاده از سامانه‌ی گرمایش از کف، راهی منطقی و مقرون به صرفه جهت گرمایش دژ، بویژه در سرمای زمستان است [۸]

دژ بابک خرم‌دین کجا قرار دارد؟

کشور: ایران





پایان سفر

برابر آموزہ های دین ہی، زرتشت وارترین خیم و خوبی ما، عشق بہ مردم است.
زرتشت وارترین مردمان از روزن خیم و خوبی، کسی است کہ مردم را، چہ آمانی کہ
دورترین پیوند را از روزن ب اور و اندیشہ باوی دارند، ہم ترازہ مکیشان خود پستیانی
می کند و آمان را، همچون ہم زمان این جهانی رخویش دوست می دارد.
دینکرد سوم - کردہ سد و شصت و سہ

